رویاهایی که می‌آیند

ساسان گلفر
cinemaglobe.blogfa.com

جنایت بعد از جنایت

■ مسایل جنگجویان سابق برای کنار آمدن با زندگی غیرنظامی یکی از مضامین مطرح در آثار سینمایی این هفته است و گیر افتادن آدم‌های معمولی در چنبره جرم و جنایت هم مضمون دیگری که علاوه بر تعدادی از فیلم‌های معرفی شده، در درام نیمه مستند «جنایت بعد از جنایت» هم مفصل به آن پرداخته شده است. از فیلم‌های دیگری که این هفته به روی پرده رفته‌اند، می‌توان به کمدی هندی «دهلی بِلی» با بازی عمران خان، کمدی آمریکایی «تری» با بازی جان سی.رایلی و مستند «عشق و غیره» اشاره کرد.

■■■

لری کراون

Larry Crowne

۱۵ سال بعد از «کاری که تو کردی!» تام هنکس دومین فیلم سینمایی خود را کارگردانی کرده (البته او در ۲۰ سال گذشته کارگردان شش فیلم و سریال تلویزیونی نیز بوده) است. این بار تام هنکس در فیلمش نقش مردی به نام لری کراون را دارد؛ آدمی معمولی که به واسطه خدمت در نیروی دریایی بلافاصله بعد از دبیرستان از ادامه تحصیل محروم شده، بعد از بیکار شدن به یک کالج محلی می‌رود، شیوه زندگی خود را عوض می‌کند و البته، عاشق هم می‌شود. در این فیلم جولیا رابرتز نیز بازی می‌کند که پیشتر در «جنگ چارلی ویلسن» همراه هنکس بوده است و همچنین برایان کرنستن، ویلمر والدراما و تاراجی پی هنسن. زمان نمایش این کمدی رمانتیک ۹۹ دقیقه و درجه‌بندی آن پی.جی ۱۳ است.

میزبان تمام عیار

The Perfect Host

واروبک (دیوید هاید پیرس) به دقت برای میهمانی شام تدارک می‌بیند و قصد دارد غذا را درست در ساعت هشت‌ونیم شب روی میز بیاورد. جان (کلاین کرافورد) یک جنایتکار حرفه‌ای که اخیرا بانکی را سرقت کرده و تحت تعقیب پلیس است، خود را یکی از میهمانان جا می‌زند و وارد می‌شود. نبرد میان این دو مرد در نیمه‌های میهمانی، شکل می‌گیرد و هرکدام جنبه متفاوتی از شخصیت خود را نشان می‌دهد. ناتانیل پارکر، هلن ردی و مگان پری از دیگران بازیگران این کمدی دلهره‌آور به کارگردانی نیک تومنای هستند که با زمان نمایش ۹۳ دقیقه و درجه‌بندی R به روی پرده رفته است.

به نام ما

In Our Name

سوزی (جوآن فروگات) یک سرباز بریتانیایی بازگشته از جنگ عراق است که متوجه می‌شود زندگی غیرنظامی دیگر برای او آسان نیست. او خود را در مرگ یک کودک عراقی مسوول می‌داند و عذاب وجدان سبب وسواس او در حفظ و حمایت از دختر کوچکش می‌شود. بالا گرفتن اوهام پارانویایی شرایط او را آنقدر خطرناک می‌کند که به دست خود، فرزندش را در معرض خطر جدی قرار می‌دهد. برایان ولش، فیلمنامه را نوشته و فیلم را کارگردانی کرده و ترزا کریچلی، کلوئه جین ویلکینسن، بگوم کاسکان و مل رایدو از دیگر بازیگران این درام ۹۳ دقیقه‌ای محصول ۲۰۱۰ انگلستان است.

لبه

The Edge(Kray)

این درام تاریخی محصول کشور روسیه به کارگردانی آلکسی اوشیتل، اندکی بعد از پایان جنگ جهانی دوم در ناحیه‌ای از سیبری در مرز میان آلمان و روسیه شوروی می‌گذرد. ایگنات یک قهرمان بیمار و درهم‌شکسته جنگ در اعماق جنگل‌های سیبری درگیر مسابقه سرعتی میان قطارهایی می‌شود که با نیروی بخار کار می‌کنند. رقابت میان ماشین‌ها، قهرمانان را وادار می‌کند که زندگی خود و دیگران را به خطر بیندازد. ولاداس باگدوناس، الکساندر بشیرف، یولیا پرسیلد و ولادیمیر ماشکوف از بازیگران این فیلم ۱۲۴ دقیقه‌ای هستند که سال گذشته به عنوان نماینده کشور روسیه به آکادمی اسکار معرفی و نامزد جایزه بهترین فیلم غیرانگلیسی زبان گلدن گلوب شد.

منبع: CinemaBlend

گفت‌وگو با تام هنکس درباره «لری کراون»

خوش‌بین‌ترین مسافر کره ماه

راجر مور
ترجمه: پریا لطیفی‌خواه

«من مفهوم خوش‌بین بودن را درک می‌کنم، اما فکر می‌کنم در مورد من درست است بگویید دچار فقدان بدبینی هستم.» تام هنکس که این را می‌گوید، هرگز از اینکه باور خود را در فیلمش بگنجاند، پروایی ندارد. هنکس را به واسطه شخصیت‌هایی می‌شناسند که خودش آنها را «افراد با ایمان» توصیف می‌کند، چه این ایمان، باور ساده‌لوحانه فارست گامپ به خوب بودن مردم باشد، چه عزم و اراده سرسختانه برای زنده ماندن و نجات پیدا کردن در «جدا افتاده».

«تا زمانی که یک نفر بتواند خودش را متقاعد کند که به بهترین نحو ممکن پیش برود، می‌توان او را خوش‌بین نامید، می‌توان او را «فردی با ایمان» توصیف کرد، یکی از آن افرادی که ممکن است، بگوید: «ببین، حالا بالاخره یک طوری می‌شود! فقط بیا سعی‌مان را بکنیم. تسلیم نشویم...» من مایلم که این‌طور فکر کنم و فکر می‌کنم این نوع خوش‌بینی ارزش آن را دارد که فیلمی درباره‌اش ساخته شود.»

فیلم تازه او، «لری کراون» که روز جمعه (۱۰ تیر) اکران شد، همین خوش‌بینی برآمده از روح جامعه آمریکایی را به محک گذارد. زمانی که هنکس قصد ساختن فیلم را داشت، هنوز بحران بزرگ اقتصادی از راه نرسیده بود و این وضع در زمانی پیش آمد که فیلم در دست تولید بود. او می‌گوید: «لری کراون درباره تمایل شدید آمریکایی‌ها به دوباره شروع کردن بعد از زمین خوردن است؛ البته نوع اقتصادی این دلمشغولی.»

هنکس علاوه بر اینکه کارگردان و همکار نویسنده «لری کراون» است، در این فیلم نقش مردی را بازی کرده که بعد از دبیرستان و پیوستن به نیروی دریایی، کاری در یک فروشگاه بزرگ زنجیره‌ای پیدا کرده است. این مرد مدتی قبل از همسرش طلاق گرفته است و بعد از آنکه از کارش اخراج می‌شود، انگار دنیا برایش به پایان رسیده است. لری کراون بی‌پول، شکست خورده و تنها به سادگی ممکن بود به نیک هیلسی، شخصیت فیلم «همه چیز رفتنی است» ویل فرل که اخیرا روی پرده رفته است، تبدیل شود.

این دو فیلم، دو برداشت متفاوت هستند از آنچه ممکن است بر سر شخصی بیاید که به شکلی غیرمنتظره شغلش را از می‌دهد. هنکس می‌گوید: «هر کسی مطابق با خصوصیات فردی‌اش به این شرایط واکنش نشان می‌دهد. لری کراون وقتی کارش را از دست می‌دهد، می‌تواند انسانی بسیار افسرده باشد. به دست آوردن آنچه مطلوب اوست برای همه آسان نیست. اما فیلم درباره ارزش اشتیاق داشتن برای به دست آوردن و ارزش علاقه‌مند بودن به درست راهنمایی شدن است. این یکی از بزرگ‌ترین امکان‌هایی است که رفتن یا کالج یا بازگشت به جامعه تحصیلی می‌تواند در اختیار یک نفر بگذارد.»

خود هنکس در کالیفرنیا به کالج رفت (با شهریه ۱۵ دلار در هر ترم!) و بعد وارد دانشگاه ساکرامنتو شد، اما فارغ‌التحصیل نشد. مدتی اینجا و آنجا کار کرد (متصدی زنگ هتل، فروشنده بادام زمینی در اوکلند) و بعد در رشته تئاتر تحصیل کرد و راهش را به حرفه بازیگری گشود. در سالیان اخیر او نقش شخصیت‌هایی را بازی کرده که به جزییات کار کم اهمیت‌شان افتخار می‌کنند، مثل کارمند شرکت ارسال محموله‌های پستی در «جدا افتاده» و کارگر فروشگاه «لری کراون» که وقتی به سر کارش می‌رود، پارکینگ فروشگاه را هم تمیز و مرتب می‌کند.

می‌گوید: «بسیاری از ما که در تئاتر کار کرده‌ایم، پرسونایی را به خود می‌گیریم که مناسب نقش باشد. آنچه بیش از همه قلب لری را می‌شکند، از دست دادن فیش حقوقی نیست، از دست دادن گروهی از مردم است که او عادت داشت هر روز در میانشان باشد.»

هنکس در طول چند دهه بعد از تبدیل شدن به ستاره بزرگ گیشه فروش، اسکارها را درو کرد و به عنوان بازیگر نقش آدم‌های معمولی شهرتی به دست آورد که کمتر رقیبی در هالیوود داشت. دیوید تامسن، منتقد و پژوهشگر در «دیکشنری زندگینامه‌ای جدید فیلم» نوشته است: «او بازیگر شاخص آمریکایی است، اما همیشه تام هنکس باقی مانده است، بدون آنکه به ما اجازه دهد به پرسونایش راه یابیم.» آیا این تصویر هنکس در مقام انسانی دوست داشتنی که بر پرده سینما می‌تابد، با واقعیت منطبق است؟

هنکس در اواخر دهه ۱۹۹۰ در فلوریدا به عنوان تهیه‌کننده و مجری سریال کوتاهی به نام «از زمین تا ماه» در فلوریدا بود و تعدادی از اهالی صنعت سینما در این ایالت با او همکاری داشتند. مایکل فین که دستیار او بود و در استودیوی صدای دیزنی با او کار می‌کرد، به یاد می‌آورد که هنکس همیشه دست تکان دادن برای مردم رهگذر که به دیدار او و صحنه فیلم می‌آمدند را به شوخی «انجام وظیفه» می‌نامید. او همچنین خاطره‌ای را که تام هنکس از سفرش در کودکی برای دیدن چاک کانرز سرصحنه سریال «مرد تفنگ به دست» تعریف کرده بود، به خاطر دارد. «تام می‌گفت همیشه آن سفر را به خاطر دارد و اینکه بازیگر مورد علاقه‌اش چطور با مردم رفتار می‌کرد. او می‌داند که برخورد بازیگر با مردم چقدر اهمیت دارد.»

فضا در تمام طول زندگی هنکس برای ائو «مساله‌ای مهم» بود و همین علاقه سبب شد که فیلم‌هایی مثل «از زمین تا ماه» یا «آپولو ۱۳» آخرین فیلم‌های او در مورد فضا و فضانوردی نباشد. او یکی از اسباب بازی‌های فضایی دوران کودکی‌اش را که «میجر مت میسن» نام داشت را برای تبدیل به فیلمی سینمایی انتخاب کرده است و می‌گوید: «همیشه دریانوردانی بوده‌اند که با کشتی‌هایشان به دل دورترین نقاط دریا می‌زدند، یا فضانوردانی که به قلب فضای خالی ناشناخته پرتاب می‌شدند. محال است که کسی از سیاره زمین به آسمان شب خیره شود و درباره این فکر نکند که حضور در فضای میان ستارگان چه احساسی خواهد داشت. همیشه وقتی به ماه نگاه می‌کنم، به نظرم می‌رسد که آنجا رمانتیک‌ترین مکان در همه کائنات است. من با همین فکر و خیال‌ها بچگی را پشت سر گذاشتم و بزرگ شدم... و این هنوز از سرم بیرون نرفته است.»

عشق به ماه و ستارگان هنوز هم جایگاه خود را در دیدگاه خوش‌بینانه هنکس حفظ کرده است. او روز نهم جولای امسال ۵۵ ساله می‌شود اما هنوز امیدش را از دست نداده است که یک روز واقعا فضانورد خواهد شد. «اگر راهی به من پیشنهاد کنند که بتوانم بدون آنکه کشته شوم، به ماه سفر کنم، حتما نام‌نویسی می‌کنم.» با خنده می‌گوید: «اولین نفری خواهم بود که نام‌نویسی می‌کنم، فقط برای اینکه ببینم آنجا چگونه جایی است.»

منبع: اورلاندو سنتینل

«لری کراون» از نگاه دو منتقد

ملالت مرد خوب و خوشایند

راجر ایبرت

فیلم «لری کراون»، هم تام هنکس را دارد و هم جولیا رابرتز، هم یک ایده خوب و هم گروهی خوب از بازیگران نقش‌های فرعی اما آنچه ندارد، یک علت وجودی است. فیلمنامه‌اش خوبی و نجابت را به حدی فراتر از ملالت می‌رساند. گاهی اوقات به این نتیجه می‌رسیم که لری کراون از زمان تولد انسانی خوب و خوشایند بوده است، همیشه انسانی خوب و خوشایند خواهد بود، چندتایی مانع بر سر راهش پیدا خواهد شد اما تقدیرش این است که پایان خوشی داشته باشد. موقع تماشای فیلم به جای تعلیق، همه‌اش باید با رشک و حسد دست و پنجه نرم کنیم. هنکس فیلم را تهیه و کارگردانی کرده است و فیلمنامه را با همکاری نیا واردالوس، سازنده «عروسی یونانی پرریخت و پاش من» (۲۰۰۲) نوشته که از زمان تهیه فیلم «عروسی یونانی...» توسط همسر هنکس، ریتا ویلسن، به دوست هنکس تبدیل شده است. آن یکی فیلم خوبی بود، اما بعد که واردالوس فیلم‌های فاجعه باری مثل «کانی و کارلا» (۲۰۰۴) را نوشت و در آنها بازی کرد، بازیگر فیلم ملال‌آور «زندگی من در ویرانه‌ها» (۲۰۰۹) شد و «من از روز ولنتاین متنفرم» (۲۰۰۹) شکست خورده را نوشت و کارگردانی کرد، اوضاع عوض شد. ظاهرا او به عنوان نویسنده جذب پیش پا افتادگی می‌شود. هنکس در «لری کراون» نقش آدم خوب و خوشایندی را بازی می‌کند که از شغل فروشندگی اخراج می‌شود، چون تحصیلات لازم برای سمتش را ندارد، با آنکه چندین بار جایزه بهترین کارمند ماه را به او داده‌اند. لری‌دار و ندارش را می‌فروشد، اتومبیلش را با یک اسکوتر تعویض می‌کند و در یک کالج محلی ثبت‌نام می‌کند. دکتر ماتسوتانی (جورج تاکی)، معلم اقتصاد او، تنها شخصیت جالب توجه در فیلم است، آنقدر که بتوان فیلمی درباره‌اش ساخت. مرسدس تینوت (جولیا رابرتز) معلم سخنوری، شخصیتی است که انگار قصد دارد تماشاگران را به دیدن فیلم «آموزگار بد» (با بازی کمرون دیاز که تقریبا همزمان با این فیلم روی پرده رفته است-م) تشویق کند. داستان فیلم به همین سادگی است: لری کراون مرد خوشایندی است که وقتی آدم‌های خوب دیگر او را تشویق می‌کنند، خوشایندتر از قبل می‌شود. او سرانجام معلم بد را تشویق می‌کند که معلم خوبی شود و شوهری برای خودش دست و پا کند. از یک آدم خوب و خوشایند بیش از این نمی‌توان انتظاری داشت. من از تماشای فیلم همانقدر لذت بردم که از تماشای پختن نان در نانوایی. منظورم را اشتباه برداشت نکنید. من از تماشای پخته شدن نان لذت می‌برم، فقط موضوع این است که چندان با علاقه تماشا نمی‌کنم و منتظر می‌مانم ببینم کی تمام می‌شود. تالیا (گوگو مباتها راو) به لری در تغییر سبک زندگی‌اش کمک می‌کند. او سرپرست آرایشگاه است و سرها را خوب اصلاح می‌کند. لری عضو باشگاه اسکوتر سواران است و هم می‌شود که مثل یک‌دار و دسته موتوسیکلت‌سواران طرفدار حفظ محیط زیست است. چند تا باشگاه اسکوتر سواران در لس‌آنجلس وجود دارد؟ به من نگویید چون دلم نمی‌خواهد بدانم. آنچه در فیلمنامه داریم، فقدان کشمکش است. من اغلب از فیلمنامه‌نویسانی می‌نالم که برده‌وار از همه کلیشه‌های داستانی که در کلاس‌های فیلمنامه نویسی آموخته‌اند، پیروی می‌کنند. شاید نیا واردالوس در یکی از آن کلاس‌ها حضور به هم رسانده باشد. شوخی‌های لوده‌وار گاه و بی‌گاه جای کشمکش را در داستان گرفته‌اند. تام هنکس سوار بر یک موتور اسکوتر! واقعا که! جولیا رابرتز تا آن اندازه که فیلم به او اجازه بدهد، خوب است. جذاب است و به گرمی لبخند می‌زند و تحت تاثیر حضور مشعشع لری به آرامی تغییر می‌کند. مطمئنا ازدواج او باید بسیار پر مشکل و مساله‌تر از آنچه به عمرمان دیده‌ایم باشد، اما فیلم راکدتر از آن است که بخواهد وارد عمق قضایا هم بشود.

منبع: شیکاگوسان تایمز

صفا و صمیمیت ساختگی

کنت توران

«لری کراون» فیلمی نا به جاست، در حواشی آن نکات قابل قبولی وجود دارد اما توخالی و به نحو تکان دهنده‌ای غیرمتقاعدکننده است. دو نفر از بزرگ‌ترین ستارگان موجود در قلب آن قرار دارند -تام هنکس و جولیا رابرتز- با این حال موقعیت آنها به شکل خاصی مأیوس‌کننده است.

این کمدی رمانتیک هنکس و رابرتز درباره آدم‌های به ظاهر واقعی، از آن نوع فیلم‌هایی است که اگر لحن ساختگی هالیوودی آن درباره صفا و صمیمیت نبود، می‌توانست موفق باشد. هنکس که همچنین کارگردان فیلم نیز هست و با همکاری نیا واردالوس فیلمنامه را نوشته، به خودش هیچ لطفی نکرده است. با آنکه این داستان تغییر «پیگمالیون»وار یک آدم معمولی بعد از بحران میانسالی، دارای قابلیت‌هایی به نظر می‌رسد، در عمل پیش پا افتاده و بیهوده از کار در آمده است. واقعا حیف شد، چون هنکس از معدود ستارگانی است که توان بازی در نقش آدم‌های معمولی را دارد. اما او در فیلمنامه‌ای که خودش پرورده، شخصیتی مثل فارست گامپ را به نمایش گذاشته که تلاش برای ایجاد همدردی با او اغلب به بیراهه می‌رود. هنکس در نقش لری کراون از آن افراد کاملا سرسپرده به کار است، کارمندی بسیار علاقه‌مند و متعهد که موقع رفتن به سر کار، با خوشرویی آشغال‌های پارکینگ را هم جمع می‌کند. شرکت «یو-مارت» در سال‌های گذشته بارها از کراون تقدیر کرده و عنوان کارمند ماه را به او داده است اما امروز این‌طور نیست و قهرمان ما که بلافاصله بعد از دبیرستان وارد نیروی دریایی شده و نتوانسته بود به کالج برود، از کارش اخراج می‌شود چون مدرک کالج را ندارد.

حتی در این صحنه که کراون اخراج می‌شود، بازیگران فرعی روی پرده از او جالب‌تر ظاهر می‌شوند و اوضاع با معرفی لامار (سدریک «مجری برنامه‌های سرگرمی») و بلا (تاراجی پی هنسن) بر همین منوال ادامه می‌یابد. لامار، کراون را متقاعد می‌کند که تحصیلاتش را ادامه بدهد، بنابراین کراون یک اسکوتر کم مصرف می‌خرد و به کالج می‌رود و بعد با تالیا (گوگو مباتها راو) و دل (ویلمر والدراما) آشنا می‌شود. وجود این شخصیت‌های فرعی خوب و بازیگرانی مانند جین مک کارتی کهنه‌کار، نقطه قوتی برای فیلم است. در همین موقع کراون با مرسدس تینوت (جولیا رابرتز) آشنا می‌شود که بدون هیچ میل و رغبتی در کالج درس سخنوری می‌دهد. تینوت از زندگی‌اش ناراضی است و اهمیتی هم نمی‌دهد که کسی این را بداند. با آنکه هیچ نکته چشمگیری در بازی رابرتز دیده نمی‌شود، وقتی او کراون و سایر دانشجویان را دست می‌اندازد، بسیار متقاعدکننده است. خود فیلم هم می‌داند که ماجرای رمانتیک «فارست گامپ»/«زن زیبا» ره به جایی نمی‌برد، بنابراین بیشتر زمان «لری کراون» صرف تغییراتی می‌شود که دوستان تازه اسکوتر سوار کراون در ظاهر و شخصیت او ایجاد می‌کنند. این همه هیچ حاصلی ندارد، چون ارتباط عاشقانه میان دانشجو و معلم در «لری کراون» غیرمتقاعدکننده‌ترین موردی است که به یاد می‌آورم، نه فقط برای آنکه جاذبه میان هنکس و رابرتز روی پرده سینما کمتر از صفر است، بلکه فیلمنامه سست اثر حتی به خودش زحمت این را نمی‌دهد که ارتباط درستی بین این دو نفر ایجاد کند. وقتی که ما این دو مرغ عشق را برای آخرین بار می‌بینیم، آنها سوار بر اسکوتر کراون هستند و بزرگوارانه برای تماشاگران بیچاره دست تکان می‌دهند. این عمل غرور ستاره‌های سینمای خودشیفته‌ای را نشان می‌دهد که در خور لویی شانزدهم و ماری آنتوانت است. اگر این بهترین چیزی باشد که هالیوود برای تماشاگران بزرگسال در دست دارد، بدا به حال ما که تابستانی سخت و طولانی در پیش داریم.

منبع: لس آنجلس تایمز

تازه چه خبر دکتر جون؟

خبرهای تازه درباره «آرگو»

■ دو هفته پیش درباره «آرگو»، فیلم در دست تولید بن افلک نوشتیم که به ماجرای ظاهرا واقعی تلاش سازمان سیا برای خارج کردن شش آمریکایی از ایران، زمان انقلاب با همکاری یک تهیه‌کننده هالیوود می‌پردازد. هفته گذشته اسامی چند بازیگر دیگر فیلم نیز معلوم شد. به گزارش هالیوود ریپورتر، علاوه بر آلن آرکین که قبلا نامش به عنوان بازیگر نقش آن تهیه‌کننده اعلام شده بود و خود بن افلک که رسما تایید شد در فیلمش بازی هم خواهد کرد، جان گودمن، بازیگر چاق‌وچله فیلم‌هایی مثل «هنرمند» و «ای برادر کجایی» و برایان کرنستن، بازیگر «لری کراون» و «وکیل لینکلن سوار» نیز در «آرگو» حضور دارند. تولید فیلم در همین تابستان آغاز می‌شود.

دنباله «ثور» بدون برانا

■ قسمت بعدی فیلم کامیک بوکی «ثور» قرار است در سال ۲۰۱۳ روی پرده برود اما این فیلم را دیگر کنت برانا کارگردانی نخواهد کرد. به گزارش انترتینمنت ویکلی، شرکت دیزنی و مارول استودیوز برای اکران «ثور ۲» در تیرماه دو سال بعد برنامه‌ریزی کرده‌اند که به این ترتیب فقط دو ماه بعد از محصول دیگر مارول، «مرد آهنی ۳» بر پرده خواهد تابید. تهیه‌کننده در مورد اینکه چرا کنت برانا سر صحنه این فیلم نخواهد بود، نظری نداده است اما از مصاحبه‌های برانا در زمان نمایش فیلم چنین بر می‌آید که به نظر او فیلم اول چنان خوب از کار در نیامده که بتوان ادامه‌اش داد.

مادر فولادزره

■ ددلاین گزارش داد که جولیا اورموند، بازیگر انگلیسی «آرایشگر سیبری»، «موردکنجکاوی‌برانگیز بنجامین باتن» و سریال «قانون و نظم» قرار است نقش مادر سوپرمن را در فیلم «مرد فولادین» بر عهده بگیرد. این فیلم را زاک اسنایدر کارگردانی می‌کند و فعلا در مرحله پیش تولید است تا در سال ۲۰۱۲ روی پرده برود. تاکنون حضور راسل کرو در نقش پدر سوپرمن قطعی شده و هاروی کاویل، بازیگر ۲۸ ساله «استارداست» خود سوپرمن خواهد بود. ایمی آدامز، کوین کاستنر، دایان لین و مایکل شانون از دیگر بازیگران «مرد فولادین» خواهند بود که شرکت برادران وارنر ۱۷۵ میلیون دلار بودجه برای تولید آن در لوکیشن‌های شیکاگو کنار گذاشته است.

بازگشت بازنشستگان خطرناک

■ لورنزو بونوانتورا، تهیه‌کننده فیلم RED (بازنشستگان فوق‌العاده خطرناک) در گفت‌وگو با ام تی وی از تصمیم تهیه‌کنندگان فیلم برای ساختن دنباله‌ای برای آن خبر داد. فیلم اول به کارگردانی رابرت شونتکه با حضور بروس ویلیس، جان مالکوویچ، هلن میرن، مورگان فریمن، ریچارد دریفوس و برایان کاکس درباره تعدادی از اعضای بازنشسته نیروهای ویژه جاسوسی که برای نجات خودشان وارد ماموریتی دیگر می‌شوند، در گیشه و همین‌طور از جنبه هنری موفق بود. البته آقای بونوانتورا از «تازه کردن» گروه بازیگران سخن به میان آورده که به معنی افزودن چهره‌های تازه به این گروه است. وی گفته که قطعا دو چهره تازه و احتمالا سه نفر را به گروه خواهد افزود.

قلب تاریکی در فضا

■ رمان کلاسیک «قلب تاریکی» جوزف کنراد که ۳۵ سال پیش مبنای فیلم «اینک آخر زمان» فرانسیس فورد کاپولا قرار گرفته بود، بار دیگر مورد اقتباس قرار خواهد گرفت، البته این بار در ژانر علمی-تخیلی. به گزارش وارایتی، پیتر کورنول، کارگردان «شکار در کانتیکت» این فیلم را که «به درون تاریکی» نام گرفته است، کارگردانی خواهد کرد و تونی ژیگلیو و برندان مورگان فیلمنامه نویس، برداشتی آزاد از رمان کنراد ارایه داده‌اند که درباره سفر ناخدای یک سفینه به قلمرو دشمنان فضایی برای بازگرداندن چهره‌ای مرموز (که احتمالا به تبعیت از کتاب، «کورتز» نام دارد) به دنیای متمدن است. کنراد رمان را که داستانش در آفریقا می‌گذشت در سال ۱۹۰۲ نوشت، کوپولا آن را در سال ۱۹۷۶ با بازی مارلون براندو و مارتین شین به ویتنام برد و نیکلاس روگ نیز در سال ۱۹۹۳ یک نسخه تلویزیونی وفادار به رمان را با بازی تیمراث ساخت.